**چكيده:**

**در اين مقال، الفاظ اعجمى در قرآن مورد بررسى قرار گرفته‏اند. نخست به پيشينه تاريخى موضوع، پرداخته شده و با سيرى كوتاه در آيات مربوطه، ديدگاه مفسران در اين زمينه منعكس گشته است. آنگاه پديده توارد لغات و اخذ و عاريه زبانى از زبان ديگر به عنوان مقدمه‏اى لازم براى پيگيرى موضوع، مطرح مى‏شود.**

**اقوال و دلائل عمده قائلين به وقوع و عدم وقوع الفاظ اعجمى در قرآن، بخش ديگرى از اين مقال را به خود اختصاص داده است.**

**طرح مسأله:**

**وجود الفاظ اعجمى (غير عربى) در قرآن از يكسو، و تصريح بر «عربى» و «عربى مبين» بودن قرآن در آياتى چند(2) از سوى ديگر، سبب طرح شبهاتى عليه قرآن شده است.**

**از معاندين روزهاى آغازين نزول آيات وحى گرفته، تا مستشرفين ديروز و امروز، همواره وجود اين الفاظ در قرآن را دستاويزى براى القاء شبهات قرار داده‏اند، گاه تناقض آشكار در قرآن را مطرح كرده، زمانى تحريف قرآن را به واسطه وجود اين الفاظ نتيجه گرفته و آن را در حدّ انا جيلى كه به وسيله نويسندگان مُلهَم(3) نوشته شده است، تنزّل داده‏اند، تا راه را براى طرح شبهات ديگر هموار سازند و گاهى نيز در پى خدشه بر اعجاز قرآن بوده‏اند.**

**وجود اين گونه شبهات، دانشمندان علوم قرآنى را بر آن داشته تا در باره مسأله بحث كرده و در رفع اين تناقض ظاهرى و پاسخ به ساير شبهات بكوشند.**

**پيشينه تاريخى بحث:**

**همزمان با نزول آيات وحى و اندكى پس از آن، اين مسأله توسط ابن عباس (م - 68 هـ) و ابن جبير(م - 95 هـ) و وهب بن منبه (م - 114 هـ) در شكل ابتدايى‏اش مطرح گرديد. سپس توسط شافعى (م - 204 هـ) در «الرساله» و «الأم» دنبال شد.**

**همزمان با شافعى، ابو عبيده معمر بن المثنى (م - 209 هـ) و ابو عبيد القاسم بن سلاّم (م - 224 هـ) نيز در اين بحث به اظهار نظر پرداخته‏اند.**

**سپس ابن جرير طبرى (م - 310 هـ) در مقدمه تفسيرش به اين بحث پرداخت. آنگاه معاصر وى ابو حاتم رازى (م - 322 هـ) با تبحرى كه در فقه اللغه داشته، آن را در «الزينه» دنبال كرده و با دقت نظر ابن جنى (م - 392 هـ) در خصائص، به طور فنى تعقيب شد. و در قرن ششم، همزمان مورد دقت نظر ابو منصور جواليقى (م - 540 هـ) در «المعرّب من الكلام الأعجمى» و ابن عطيه (م ـ 546هـ) در «تفسير ابن عطيه» قرار گرفته است.**

**در قرن هفتم، قرطبى (م ـ 671 هـ) در تفسير «الجامع لأحكام القرآن» بابى را به آن اختصاص داد. آنگاه زركسى (م ـ 794 هـ) دانشمند مشهور علوم قرآن در «النوع السابع عشر» از «البرهان فى علوم القرآن» با عنوان «معرفة ما فيه من غير لغة العرب» بدون اينكه قولى را اختيار كند به بحث از اين مسأله همت گمارد.**

**سپس سيوطى (م ـ 911 هـ) عالم متبحر و معروفى كه مباحث علوم قرآنى را به اوج خود رساند، در «النوع الثامن و الثلاثون» با عنوان «فيما وقع فيه بغير لغة العرب» بحثى مبسوط و كم نظير را از خود به يادگار گذاشت و با دقت و درايت، مختار خويش را بيان كرد.**

**...مسأله مورد گفتگو در قرن حاضر به همت دكتر عبد الصبور شاهين در كتاب «القراءات القرآنية فى ضوء علم اللغة الحديث» تحت عنوان «مشكلة الاصل الاعجمى» با شيوه فنى و محققانه‏اى به تفصيل، بحث شده است، گر چه از بيان مختار خويش دريغ كرده است.**

**البته در عصر حاضر، آثار ديگرى در اين زمينه به چاپ رسيده كه غالبا اعم از بحث ماست.(4)**

**سيرى كوتاه در آيات مربوط به بحث:**

**گروه معدودى از مفسران شيعه و سنى، به مناسبت بحث از آياتى كه متضمن عربى بودن قرآن است، مباحث كوتاهى در زمينه الفاظ اعجمى در قرآن، را در تفاسير خود آورده‏اند. جهت آشنايى با اهم آراء آنان سيرى كوتاه در آن مباحث لازم است.**

**آيات مربوطه، مجموعا 15 آيه است كه در 11 مورد، واژه «عربى» يا «عربيا» به كار رفته و در 4 مورد ديگر، كلمه «اعجمى» استعمال شده است.**

**1 ـ انا انزلناه قرآنا عربيا لعلكم تعقلون (يوسف / 2).**

**مرحوم علامه طباطبايى ذيل اين آيه مى‏نويسد: انزال قرآن به زبان عربى يعنى پوشاندن لباس قرائت و عربيت بر قرآن در مرحله انزال، بطورى كه مطابق با زبان متداول عربها باشد.(5)**

مرحوم طبرسى «قرآنا عربيا» را اين چنين منا و تفسير كرده است، [قرآن] بر مجارى كلام عرب در محاوراتشان، نازل شده است.(6)

صاحب تفسير خازن نيز در ذيل آيه پس از ذكر اختلاف علما در زمينه وجود الفاظ غير عربى در قرآن، قول ابن عباس و مجاهد و عكرمه را اختيار كرده كه از وجود الفاظ غير عربى در قرآن خبر داده‏اند. وى در ردّ ابو عبيده كه منكر وجود الفاظ غير عربى در قرآن است مى‏گويد:

**ابن عباس و مجاهد و عكرمه، نسبت به ابو عبيده، اعلم و داناتر به زبان عرب مى‏باشند. در پايان به جمع بين دو قول مى‏پردازد كه حاصل آن اين است: عرب به الفاظ اعجمى تكلم كرده و به تدريح الفاظى كه در اصل، غير عربى بودند، [در اثر استعمال عرب] به عربى فصيح مبدل گشت.(7)**

2ـ و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه (ابراهيم / 4).

**عده‏اى از مفسران، بر اين سنت الهى تكيه كرده‏اند كه خداوند هيچ پيامبرى را نفرستاد مگر اينكه به لسان قوم خويش سخن گفته باشد، و ظاهر آيه را بهترين دليل بر عدم وجود الفاظ غير عربى در قرآن دانسته‏اند. در حالى كه منظور از قوم، قومى نيست كه پيامبر، نسبا از آنها باشد و لزوما به زبان آنان، دين و شريعت الهى خويش را تبليغ كند، علامه طباطبايى در ذيل آيه، به اين نكته اشاره كرده و مى‏نويسد:**

**منظور اين نيست كه پيامبر خدا، به زبان قومى كه نَسَبا از آنهاست، فرستاده شده باشد چون خداوند به مهاجرت لوط (ع) از كلده كه به زبان سريانى سخن مى‏گفتند، به سرزمين مؤتفكات كه عبرى زبان بودند تصريح مى‏فرمايد و خداوند آنها را قوم او ناميد و لوط (ع) را به سوى آنان فرستاد.(8)**

شيخ طوسى نيز، ارسال به لسان قوم را در اين حد مى‏داند كه مردم، سخن او را بفهمند و احتياج به كسى كه براى آنان، كلام پيامبرشان را ترجمه كند، نداشته باشند.(9) بيانى كه طبرسى، عين آن را در تفسير خويش، آورده است.(10)

آلوسى نيز در ذيل اين آيه، از ابوبكر واسطى نقل مى‏كند كه گفته است:

**«50 لهجه و زبان در قرآن وجود دارد و از جمله زبان‏هاى غير عربى كه در قرآن وجود دارد، فارسى، نبط، حبشه، بربر، سريانيه، عبرانيه، و قبط... را برشمرده است.(11)»**

3 ـ و لو جعلناه قرآنا اعجميا لقالوا لولا فصلت آياته ءاعجمى و عربى (فصلت / 44).

**مرحوم علامه طباطبايى در ذيل اين آيه از راغب نقل مى‏كند:**

**«عجمه، خلاف ابانه و عجم، خلاف عرب است. و اعجم، كسى است كه در زبانش، عجمه [لكنت] باشد اعم از اين كه عرب يا غير عرب باشد.»**

**آنگاه در ارائه ضابط و تعريفى از اعجمى نتيجه مى‏گيرد:**

**فالاعجمى غير العربى البليغ سواء كان من غير اهل اللغة العربية او كان منهم و هو غير مفصح للُكنة فى لسانه.(12)**

4ـ و لقد نعلم انهم يقولون انما يعلّمه بشر لسان الذين يلحدون اليه اعجمى و هذا لسان عربى مبين (نحل 103).

**برخى از مفسران ذيل آيه شريفه همين معنا و تعريف را از اعجمى، ارائه كرده‏اند. شيخ طوسى مى‏گويد:**

**اعجمى، كسى را گويند كه فصيح سخن نمى‏گويد و عجمى، منسوب به عجم است.(13)**

طبرسى در بيان علت اين كه چرا خداوند سبحان، به جاى «اعجمى» لفظ «عجمى» را استعمال نفرموده، به فرق عجمى و اعجمى اشاره كرده و مى‏نويسد: [خداوند، لفظ] عجمى را نفرمود چون عجمى منسوب به عجم است گرچه فصيح باشد [ولى] اعجمى كسى است كه زبانش و سخنش فصيح نباشد ولو عربى سخن بگويد. آنگاه افزوده است:

**آيا نمى‏بينيد كه سيبويه عجم بود گرچه لسانش، لسان عربى بود؟(14)**

فخر رازى در بيان معناى كلمه «اعجمى» از ابوالفتح موصلى نقل مى‏كند:

**«تركيب ع ج م، در زبان عرب براى ابهام و اخفاء وضع شده و ضد بيان و ايضاح است».**

**آنگاه مى‏گويد:**

**عربها به كسى اعجم و اعجمى گويند كه زبان عربى را نشناخته و نمى‏تواند به آن زبان تكلم كند.(15)**

زمخشرى در بيانى كوتاه، «اعجمى» را به غير بيّن، تفسير كرده است.(16)

در نقل آراء مفسران در بيان معناى آيات مربوطه به همين مقدار بسنده مى‏كنيم.(17) و تنها بر اين نكته تصريح داريم كه منظور از «اعجمى» در اين مقاله، اخص از تعريفى است كه مرحوم علامه طباطبايى پس از نقل قول راغب در ذيل آيه 44 سوره فصلت، بيان فرمود. منظور از الفاظ اعجمى در اين مقاله، الفاظ غير عربى است. گاه مبلغين ديگر اديان و مستشرقين، وجود الفاظ غير عربى در قرآن را نوعى تحريف قرآن، و يا اخذ پيامبر از اديان و اقوام ديگر، تلقى كرده، اين الفاظ را «لغات دخيله» مى‏نامند.

**تصوير محل نزاع:**

**قرآن مى‏فرمايد: سنت الهى در باب ارسال رسولان خود اين است كه آن‏ها را به لسان قومشان مبعوث كند(18) و چون لسان حضرت محمّد، صلى الله عليه و آله، و قوم او عربى بوده، قهرا كتابى كه به سوى آنها نازل شده به زبان عربى است.**

**نص قرآن نيز بر اين حقيقت گواه است(19) بنابراين شكى نيست كه قرآن به زبان عربى است.**

همچنين تمام مفسران و دانشمندان علوم قرآنى اتفاق دارند كه تركيب و اسلوب قرآن، همگى عربى است. قرطبى (م ـ 671 هـ) از جمله كسانى است كه بر اين اتفاق تصريح كرده و مى‏نويسد:

**«مفسران و دانشمندان علوم قرآنى، همگى بر اين باورند كه كلام مركبى در قرآن وجود ندارد كه داراى اسلوب غير عربى باشد.»(20)**

پس هيچ جمله و كلام مركبى در قرآن وجود ندارد مگر اين كه عربى بوده و بر اساس قواعد و دستور زبان عرب باشد و اين مطلب نيز از محل نزاع بيرون است. و اما الفاظ مفرد در قرآن را از جهت موضوع بحث مى‏توان به اسماء اعلام (اسم‏هاى خاص) و غير آنها تقسيم كرد. با تحقيق در نوشتار دانشمندانى كه در اين زمينه بحث كرده‏اند در مى‏يابيم كه همگى بر وجود اسم‏هاى عَلَم غير عربى مانند: ابليس، انجيل، طالوت، هارون، يأجوج و... در قرآن اتفاق دارند. قرطبى پيرامون اين اتفاق مى‏نويسد:

**«دانشمندان علوم قرآنى و مفسران در اين كه اسم‏هاى خاص غير عربى مانند اسرائيل، جبرئيل، عمران، نوح و لوط در قرآن وارد شده، هيچ گونه اختلاف نظرى با هم ندارند و تنها اختلاف آنان در وجود الفاظ غير عَلَم (اسم خاص) و غير عربى در قرآن است كه آيا چنين الفاظى در قرآن وارد شده يا خير؟»(21)**

سيوطى نيز پس از نقل اين استدلال قائلين به وجود الفاظ اعجمى در قرآن كه مى‏گويند:

**دليل ما اتفاق نحويين بر غير منصرف بودن «ابراهيم» به خاطر عَلَميت و اعجمين است [پس الفاظ غير عربى در قرآن وجود دارد.]**

**مى‏نويسد:**

**«اين استدلال مردود است چون اسمهاى خاص، از محل نزاع بيرون هستند.» (22)**

بنابراين محل نزاع منحصر به الفاظ مفرد اعجمى غير عَلَم [به عبارت دقيقتر الفاظ غير علم كه در قرآن زبانهاى غير عربى به لفظ و معناى واحد استعمال شده‏اند [مى‏باشد.

**الفاظ اعجمى در قرآن:**

**نزد قائلين به وجود الفاظ اعجمى در قرآن، اين كلمات عدد مشخصى ندارند چون از يكسو در اعجمى بودن برخى از اين الفاظ اختلاف وجود دارد كه از آنهابه «ما قيل بأعجميتها» تعبير مى‏شود و از سوى ديگر، ميزان تتبّع و استقراء افراد يكسان نبوده است. بعضى همچون سيوطى سالها(23) در اين زمينه به تتبّع و تهيه فيش پيرامون اين كلمات پرداخته‏اند، در حالى كه برخى تنها به نقل الفاظ معدودى بسنده كرده‏اند.**

**از جمله دانشمندان علوم قرآن كه به جمع آورى اين الفاظ همت گمارده‏اند مى‏توان از ابو حاتم رازى (م ـ 322 هـ)، ابو منصور جواليقى (م ـ 540 هـ)، زركشى م ـ 794 هـ)، سيوطى (م ـ 911 هـ) و دكتر عبد الصبور شاهين نام برد. زركشى تنها 24 لفظ اعجمى در قرآن را برشمرده بدون اين كه آنها را حاصل استقراء خويش معرفى كند و يا اشاره‏اى به حصر آنها داشته باشد.(24)**

سيوطى(25) از كتاب «المهذب فيما وقع فى القرآن من المعرّب» خبر مى‏دهد كه آن را مستقلاً در اين باب نگاشته و خلاصه‏اش را در اتقان آورده است. وى پس از بيان اقوال منكرين و مجوزين و قول مختار خويش، به ترتيب حروف الفا، 116 لفاظ را برشمرده و در پايان مى‏نويسد:

**«اين الفاظ قبلاً در هيچ كتابى جمع آورى نشده است.»**

**البته وى در تدوين اين مجموعه از ابو حاتم احمد بن حمدان اللغوى الرازى صاحب كتاب «الزينة» و ابو منصور جواليقى صاحب «المعرب» بهره برده است.**

**آقاى دكتر عبد الصبور شاهين(26) در تحقيقى شايسته، الفاظ اعجمى را در قالب مجموعه‏هاى جداگانه (ساميه ـ هنديه ـ اوربيه ـ حاميه ـ طورانيه) طبقه بندى كرده و با تصريح به اين كه اينها تمام الفاظ اعجمى در قرآن نيست، بر دو مصدر اساسى يعنى كتاب كتاب «الزينه» و «الاتقان» تكيه نموده و به «المعرب» نيز مراجعه كرده است.**

**وجود اين دو مجموعه قديم و جديد در «الاتقان» و «القراءات القرآنية» ما را از تكرار مجدد اين الفاظ در اين نوشتار بى نياز مى‏كند.**

**شايان ذكر است كه الفاظ اعجمى در قرآن منحصر به الفاظى نمى‏شود كه مشهور نقل كرده‏اند، بلكه در تتبعات بعضى از مستشرقين كلمات ديگرى را مشاهده مى‏كنيم كه اكثر آنها مازاد بر مجموعه سيوطى در اتقان است. رژى بلاشر، محقق معروف فرانسوى كه در زمينه بعضى از مباحث علوم قرآنى تحقيقات گسترده و عميقى دارد و تا اندازه‏اى هم منصفانه با مسائل برخورد كرده است، دسته‏اى از كلمات آرامى و سريانى و عبرى را نام برده و تأكيد مى‏كند كه عربها در اثر مجاورت با يهود و ساير ملل، الفاظى از قبيل «قرأ، كتب، كتاب، تفسير، تلميذ، فرقان، قيوم، زنديق،» را در زبان خود به كار برده‏اند.(27)**

**توارد لغات:**

**در اصطلاح علم زبان‏شناسى اسعمال لفظى در دو، يا چند زبان به معنى واحد، توارد لغات (زبانها) ناميده مى‏شود. براى مثال زبان عربى و حبشى بر لفظ «قسورة»(28) (شير جنگلى) توارد دارند؛ چون لفظ قسوره همان معنايى را كه در زبان اعراب دارد، در لسان مردم حبشه نيز داراست. توارد جايى است كه لفظى با معناى واحد در زبانى اسعمال شود و بر حسب تصادف و اتفاق، در زبان ديگرى نيز به همين معنا استعمال شود. بنابراين توارد، يك امر اتفاقى است و به همين خاطر گاهى از آن به «اتفاق لغات» تعبير مى‏شود.**

**قائلين به توارد لغات، منكر هر گونه اخذ و عاريه زبانى از زبان ديگرند و استعمال يك لفظ با معناى واحد در دو يا چند زبان را صرفا ناشى از اتفاق و تصادف مى‏دانند.**

**ما براى آشنايى با پديده توارد لغات به همين مقدار بسنده مى‏كنيم.**

**اخذ و عاريه زبانى از زبان ديگر:**

**در اصطلاح علم زبان‏شناسى، اخذ يا عاريه گرفتن عبارت است از استفاده و به كار بردن كلمه يا كلماتى از يك زبان در زبان ديگر به طورى كه در اين اخذ و اعطاء، قهرا يكى از دو زبان اصل و ديگرى فرع شناخته شود. گرفتن و اخذ زبانى از زبان ديگر كه به خاطر مجاورت، مبادلات اقتصادى، روابط فرهنگى، مهاجرت و غيره صورت مى‏گيرد، نزد اهل فن، امرى مسلّم است، ولى تشخيص اصل در بين دو زبان، امرى مشكل است و غالب قضاوت‏ها در اين باره بر پايه ظن و گمان متكى است نه دليل محكم علمى، بخصوص اگر بين دو زبان، نزديكى و تشابه فراوانى باشد.**

**تئودورنولدكه مستشرق آلمانى مى‏نويسد:**

**«هر اندازه تشابه بين دو زبان بيشتر باشد، تشخيص و شناخت كلماتى كه يكى از اين دو زبان، از ديگرى به عاريت گرفته، كارى دشوارتر است.»(29)**

اصطلاح كلمات دخيله بر كلماتى اطلاق مى‏شود كه از زبان ديگر عاريه گرفته شده باشند. البته در هر زبان، به خصوص زبان عرب، به كمك مقياسهاى فنى الفاظ اصيل را از دخيل تشخيص مى‏دهند كه مقياس فنى ابن جنى از اين قبيل است. وى مى‏گويد:

**«آنچه بر كلام عرب قياس شود از زبان عرب است».(30)**

**اقوال و دلائل عمده قائلين به وقوع الفاظ اعجمى در قرآن:**

**1ـ قبل از نزول قرآن در اثر مخالطات اعراب با اقوام ديگر و مسافرت و مهاجرت و... به سرزمين‏هاى مجاور همچون شام، لفسطين، حبشه، ايران و... به تدريج الفاظ غير عربى به زبان عرب راه يافته تا جايى كه در اشعار آنها نيز استعمال شده و به عنوان عربى فصيح مقبول مردم عرب واقع شده، آنگاه قرآن كه به زبان عربى فصيح نازل شده اين الفاظ اعجمى الاصل را استعمال كرده است.**

**ابن عطيه (م ـ 546 هـ) در مقدمه تفسيرش همچون يك عالم زبان‏شناس جديد با استدلالى متين و علمى و به دور از بيان دلائل خطابى قائل به اخذ زبان عرب از ساير زبانهاست.**

**او مى‏گويد:**

**«عرب عاربه (خالص) كه قرآن به زبان آنها نازل شده با اقوام و مردم غير عرب مراوده و مخالطه داشته است. اين ارتباط از طريق تجارت، ييلاق و قشلاق قريش و مسافرت‏ها همچون سفر ابو عمرو به شام و سفر عمر بن خطاب و عمرو بن عاص و عمارة بن وليد به سرزمين حبشه و سفر اعشى به حيره و مصاحبت با مسيحيان آنجا، با اين كه در لغت، حجت است؛ بنابراين از اين راه‏ها، زبان عرب از الفاظ غير عربى تأثير پذيرفته و پس از حذف و تخفيف بعضى حروف، اين الفاظ را در اشعار و صحبت‏هاى روز مرّه‏اش به كار گرفته تا جايى كه به شكل عربى فصيح در زبان عرب، جا افتاده آنگاه به هنگام نزول قرآن به زبان عربى، در قرآن استعمال شده است (و على هذا الحد نزل بها القرآن).**

**و اگر مردم عرب به معناى اين الفاظ آگاه نباشند طبيعى است، چون داراى اصل غير عربى بوده‏اند، همچنان كه ابن عباس معناى «فاطر» را نمى‏دانست بنابراين الفاظ مذكور، در اصل غير عربى بوده ولى عربها، پس از تعريب، آنها را در زبان خويش استعمال كرده‏اند. پس اين الفاظ، به اين بيان، عربى هستند.(31)**

دكتر صبحى صالح ضمن بحثى درباره لفظ قرآن ضمن اشاره به سخنان مستشرقين همچون بلاشر و برجشتراسر مى‏نويسد:

**«اما لفظ قرأ (خواندن) را قطعا عرب از اصل آرامى گرفته است. برجشتراسر G.Bergstrasser مى‏گويد: لغاتِ [زبان‏ها] آرامى و حبشى و فارسى، اثرات غير قابل انكارى بر زبان عرب بر جاى گذاشته‏اند چون زبان اقوام متمدنى بوده‏اند كه از قرن‏ها پيش از هجرت پيامبر (ص) در مجاورت مردم عرب به سر مى‏برده‏اند.**

**آقاى صبحى صالح مى‏افزايد:**

**چرا اين مطلب [تأثير پذيرى زبان عرب از ساير زبانها] را بعيد دانسته و تصديق نكنيم در حالى كه مى‏دانيم لهجات آرامى گوناگون در سرزمين فلسطين و سوريه و بين النهرين و عراق رواج داشته است؟ همچنين مى‏دانيم كه مجاورت عرب با يهوديانى كه زبان دينى آنها، آرامى بود، باعث انتشار بسيارى از الفاظ دينى ـ آرامى شد و به اين نكته، مستشرقى همچون كرنكو Krenkowبه هنگام بحث از لفظ «كتاب» در دائرة المعارف اسلامى اشاره كرده است.(32)**

همچنين بلاشر، Blacher، پس از ذكر عده‏اى از كلمات دينىِ آرامى، سريانى و عبرى، تأكيد دارد كه مردم عرب، اين الفاظ را به دنبال مجاورت با يهود و ساير ملت‏ها در زبان خويش اسعمال كرده‏اند.»(33)

2ـ در قرآن الفاظ غير عربى وجود دارد و در مقام جواب از قول خداوند «قرآنا عربيا» (يوسف / 4) گفته‏اند: به خاطر قلّتى كه اين الفاظ دارند قرآن را از عربى بودن خارج نمى‏كنند همچنان كه وجود چند لفظ عربى در قصيده فارسى، آن را از فارسى بودن خارج نمى‏كند.

**3ـ سيوطى مى‏گويد:**

**«وقوع اعلام غير عربى در قرآن مورد اجماع و اتفاق كل است پس چه مانعى دارد كه چند لفظ اعجمى غير عَلَم در قرآن وجود داشته باشد.»(34)**

4- عده‏اى همچون زمخشرى، فاقد وزن عربى بودن كلماتى مثل انجيل [بنابر قرائت حسن كه به فتح همزه قرائت كرده است] را دليل بر وقوع الفاظ اعجمى در قرآن مى‏دانند. او در ذيل قول خداوند «.... و انزل التورات و الانجيل...» مى‏نويسد:

**«التوراة و الانجيل، اسمان اعجميان و تكلّف اشتقاقها من الورى و النحل و وزنها بتفعله و افعيل انما يصحّ بعد كونهما عربيين. و قرأ الحسن: الأنجيل بفتح الهمزة و هو دليل على العجمة، لان افعيل ـ بفتح الهمزة ـ عديم فى اوزان العرب.»(35)**

وى در جاى ديگرى از تفسيرش به اعجمى الاصل بودن و تعريب آنها تصريح مى‏كند و مى‏گويد:

**«المسيح لقب من الالقاب المشرفه، كالصديق و الفاروق و اصله مشيحا بالعبرانية و معناه المبارك، كقوله «و جعلنى مباركا اينما كنت» و كذلك عيسى معرّب من ايشوع و مشتقهما من المسح و العيس، كالراقم فى الماء».(36)**

5- دلائل نقلى متعدد بر وجود الفاظى از زبانهاى ديگر در قرآن دلالت دارد كه سيوطى اينها را قوى‏ترين دليل بر وقوع الفاظ اعجمى در قرآن مى‏داند. او پس از ذكر بعض دلائل قائلين به وقوع، مى‏نويسد:

**«و اقوى ما رأيته للوقوع ـ و هو اختيارى ـ ما اخرجه ابن جرير بسند صحيح عن ابى ميسره التابعى الجليل قال: فى القرآن من كل لسان . و روى مثله عن سعيد بن جبير و وهب بن منبّه.»(37)**

آنگاه نتيجه مى‏گيرد كه:

**حكمت وقوع اين الفاظ در قرآن اين است كه علوم اولين و آخرين و «نباء كل شى‏ء» در قرآن وجود دارد. بنابراين بايد اشاره به انواع زبان‏ها در قرآن بشود تا احاطه‏اش «بكل شى‏ء» تمام شود.**

**و در پايان از ابن النقيب خبر مى‏دهد كه بر اين مطلب تصريح كرده و گفته است:**

**از امتيازات قرآن بر ساير كتب آسمانى اين است كه آن‏ها تنها به لغت قوم نازل شده و مشتمل بر زبان‏هاى ديگر نبوده‏اند و حال آن كه در قرآن، علاوه بر جميع لغات عرب [لهجه‏هاى عرب]، لغات غير عربى از قبيل روم و فرس و حبشه، فراوان ديده مى‏شود.**

**اقوال و دلائل عمده قائلين به عدم وقوع الفاظ اعجمى در قرآن:**

**1ـ قرآن به زبان عربى بوده و تمام مركبات و مفردات آن عربى است و الفاظ منسوب به زبان‏هاى ديگر در قرآن، از باب توارد زبانهاست.**

**خلاصه كلام شافعى (م - 204 هـ)اين است كه: خود قرآن دلالت دارد كه جز به زبان عربى نيست و الفاظ اعجمى موافق با عربى در قرآن از باب توارد و توافق زبانهاست.(38)**

ابو عبيده معمر بن المثنى (م - 209 هـ) معاصر شافعى نيز بر همين منوال سخن گفته است.(39)

ابن جرير طبرى (م - 209 هـ) بر ظاهر قول خداوند: «قرآناً عربياً» در آيه شريفه «انا انزلناه قرآناً عربياً لعلكم تعقلون» (يوسف / 2) تأكيد كرده و مى‏گويد:

**«جايز نيست بر كسى كه داراى فطرت سالم است و به قرآن ايمان دارد و حدود الهى را مى‏شناسد، معتقد شود كه بعضى از كلمات قرآن فارسى است، نه عربى و برخى نبطى است نه عربى و... ؛ بعد از آن كه خداوند، خود در باره قرآن فرموده است كه آن را عربى قرار داده است.»(40)**

وى بر اتفاق لغات (زبانها) در كلمات مذكور تأكيد مى‏كند و حتى عنوان باب را «القول فى البيان عن الاحرف التى اتفقت فيها الفاظ العرب و الفاظ غيرها من بعض اجناس الامم» قرار مى‏دهد. آنگاه قول به أخذ و عاريه زبان عرب از ديگران را رد كرده و مى‏نويسد:

**«نه عرب أولى است به اين كه در اين كلمات اصل قرار داده شود و نه عجم احق است كه ريشه اين كلمات قرار داده شود و زبان عرب از او بگيرد و هر كس اين چنين ادعايى كند، جز با خبر يقينى ثابت نمى‏شود.»**

**او مى‏افزايد:**

**«خوب است كه اين گونه كلمات را عربى ـ عجمى، يا حبشى ـ عربى بناميم چون بالفظ و معناى واحد در هر دو زبان استعمال مى‏شوند.»**

**2ـ ابن فارس (م ـ 395 هـ) مى‏گويد:**

**«وجود الفاظ اعجمى در قرآن باعث اين توهم مى‏شود كه ديگران بگويند: چون قرآن مشتمل بر زبان‏هاى غير عربى بوده عرب نتوانسته مثل آن را بياورد.»(41)**

3ـ عده‏اى گفته‏اند:

**«تمام الفاظ مذكور، عربى خالص هستند ولى چون زبان عربى خيلى وسيع است بُعدى ندارد كه اين الفاظ از نظر بزرگان هم مخفى بماند همچنان كه ابن عباس معناى «فاطر» و «فاتح» را نمى‏دانست.»(42) [شايد گمان مى‏كرد كه اينها غير عربى هستند.]**

**ابو عبيد و تصديق هر دو قول:**

**ابو عبيد القاسم بن سلاّم (م ـ 224 هـ) پس از آنكه قائلين به وقوع را فقها و منكرين را ادباى عرب معرفى مى‏كند در مقام ايجاد تصالح و توافق بين آن‏ها بر آمده و مى‏نويسد:**

**«من به نظريه‏اى معتقدم كه هر دو قول را تصديق مى‏كند چون ريشه اين الفاظ، اعجمى است همچنان كه فقها مى‏گويند. ولى وقتى به دست عرب‏ها افتاد آنها را تعريب كرده و بدينسان عربى شدند سپس قرآن نازل شد. پس هم كسانى كه اين الفاظ را عربى مى‏دانند و هم آنانكه اعجمى مى‏خوانند، قولشان مورد تصديق است.»(43)**

سيوطى پس از نقل كلام فوق مى‏گويد:

**«جواليقى و ابن جوزى و ديگران به اين قول تمايل نشان داده‏اند.»**

**ابن فارس نيز بعد از حكايت اين قول ابو عبيد مى‏گويد:**

**«پس سخن ابو عبيد درست است، گرچه گروهى از متقدمين، رأى و نظر ديگرى را پسنديده‏اند.»(44)**

البته با توجه به مباحث گذشته، بروشنى در مى‏يابيم كه ابو عبيد قايل به اخذ زبان عرب از ساير زبانها بوده و توارد لغات را منكر است. بنابراين بيشتر به تأييد نظر قائلين به وقوع الفاظ اعجمى در قرآن شبيه است تا تصالح بين قولين و تصديق آن‏ها.

**قول مختار:**

**مختار ما وجود كلمات اعجمى الاصل در قرآن است. اما شيوه منطقى بحث، ايجاب مى‏كند كه ابتدا دلايل منكرين وقوع را جواب داده آنگاه به بيان استدلالى نظر خويش بپردازيم.**

**عمده‏ترين دليل منكرين، توارد زبانها بود كه شافعى، ابو عبيده و ابن جرير طبرى به آن تمسك جسته‏اند. كه به نظر مى‏رسد وجود الفاظ اعجمى در قرآن را سبك و دور از شأن كتاب آسمانى و معجزه بزرگ رسول گرامى دانسته‏اند و عقيده خود را با تكيه بر ظهور آيات و تمسك به توارد، مستدل نموده‏اند و حال آنكه توارد در نهايت مى‏تواند وجود چند لفظ اعجمى در قرآن را توجيه كند نه بيش از صد لفظ شناخته شده را؛ در حالى كه ورود اين الفاظ در لسان عرب، سال‏ها قبل از نزول قرآن بوده و اساسا پديده‏اى مربوط به زبان است و ربطى به نزول قرآن ندارد. چون قرآن به لسان قوم عرب نازل شده، لسانى كه بى شك متأثر از ساير زبانها بوده و كلمات اعجمى را پس از تعريب، سال‏ها قبل از نزول قرآن اسعمال كرده تا جايى كه اين امر مضر به فصاحت نيز دانسته نشده است.**

**شافعى كه به شدت منكر وجود الفاظ اعجمى در قرآن است و مخالفين را فاقد دليل مى‏خواند، خود به تواردى استدلال نموده كه دليلى بر اثبات آن اقامه نكرده است در حالى كه غالبا آنچه را كه از باب توارد مى‏دانند، در واقع به نوعى اخذ و عاريه زبانها برمى‏گردد و اخذ، به خاطر مخالطات عرب،(45) امرى بديهى و واقعيتى انكارناپذير بوده، همچنان كه ارتباطات گسترده در اين روزگار، به ميزان بسيار زيادى موجب اين اخذ شده است به طورى كه امروز در بسيارى زبان‏ها و از جمله زبان عرب، كلمات لاتين عينا، با همان تلفظ و بدون اين كه كليشه عربى «آل» را بر پيشانى داشته باشند، استعمال مى‏شوند.**

**بنابراين گرچه نتوان اصل بودنِ يك زبان را با دليل مسلم و يقينى براى يك يا چند كلمه، اثبات كرد ولى با وجود شواهد فراوان تاريخى، هرگز نمى‏توان اصلِ «اخذ و عاريه» را منكر شد و بدون اقامه دليل، همه را به حساب اتفاق و توارد لغات قَلمداد كرد. تواردى كه در نزد اهل فن بعيد بوده و تنها در موارد نادرى پذيرفته شده است، ابن عطيه در ردّ طبرى مى‏نويسد:**

**«اين عقيده طبرى كه هر دو زبان به طور اتفاقى، تمام اين كلمات را بكار گرفته‏اند، بعيد بوده، بلكه غالبا يكى از دو زبان، اصل و ديگرى فرع است. [و علت اين كه غالبا گفتيم اين است كه] امكان استعمال اتفاقى كلمات را در موارد بسيار كمى، منتفى نمى‏دانيم.» (46)**

همچنين امثال ابن عباس كه معانى اين كلمات دخيله را در زبانهاى ديگر بيان كرده‏اند هرگز به توارد و اتفاق، اشاره نكرده‏اند(47) و اين، نوعى تأييد ضمنى بر اخذ اين كلمات از زبان‏هاى ديگر است هر چند بر اينكه اصل، كدام زبان و فرع كدام زبان است، دست نيابيم.

**پس از تتبع فراوان، هيچ نقلى از پيامبر (ص) يا امام (ع) يافت نشد كه در زمان نزول وحى و بعد از آن، راوى از آنان در باره اعجمى الاصل بودن اين كلمات دخيله، سؤال كند.**

**پس حق اين است كه وجود اين الفاظ اعجمى در زبان عرب و قرآن، از باب توارد نيست و به اخذ و عاريه زبان‏ها از يكديگر مربوط مى‏شود. گرچه تشخيص اصل و فرع كارى است مشكل؛**

**چون در رابطه با ريشه‏شناسى تطبيقى واژه‏هاى زبان‏هاى سامى هنوز كتابى كه قابل اعتماد باشد نوشته نشده است. مترجم كتاب واژه‏هاى دخيل در قرآن مجيد در اين زمينه مى‏گويد:**

**«متأسفانه در ريشه‏شناسى زبان‏هاى هند و اروپايى، يا هند و ژرمنى تأليف والده ويوكورنى نوشته نشده است تا با مراجعه بدان، بتوان رأى نسبتا قطعى درباره ريشه‏هاى سامى و معناى اصلى آن‏ها و تحول آن در زبانهاى همزاد صادر كرد.(48)**

و اما دليل ما بر وجود الفاظ اعجمى در قرآن، علاوه بر دلايل قائلين به وقوع اين كلمات در قرآن، اين است كه «عربى مبين» يا «بلسان عربى» هرگز منافاتى با اخذ و عاريه زبان عرب، از زبان‏هاى كهن و مجاور همچون سريانى، عبرى، حبشى و فارسى ندارد و امثال شافعى و ابو عبيده، كه سعى در انكار اين اخذ دارند، بدون ارائه دليل به انكار يك واقعيت تاريخى، پرداخته‏اند. اين اختلاط و مراوده كه امروزه به شكل روز افزونى شاهد آن هستيم و مى‏رود تا براى كلمات وارده در هر زبان، معجم مستقل درست كنند، از مسلمات تاريخ بشريت بوده و امرى طبيعى است(49). به طورى كه هر چه مجاورت و ارتباط بيشتر بوده، اين تأثير بيشتر بوده گرچه در موارد زيادى نتوان اصل و فرع را از همديگر تشخيص داد لذا مى‏بينيم از آنجا كه ارتباط و اختلاط عرب باستان با تمدن چين قديم يا اصلاً وجود نداشته و يا بسيار كم بوده است، هرگز نشنيده‏ايم كه لفظ چينى در قرآن باشد و يا هر زبان قديمى ديگر كه هزاران سال قدمت داشته ولى اهل آن زبان با اعراب، اختلاطى نداشته‏اند. امروز اين بحث در بين ادباى عرب مطرح است كه زبان عرب، از الفاظ غير عربى در اثر اختلاط و مراودات سياسى، فرهنگى، تجارى و.. پر شده و به قول يكى از آنها، سيبويه ديگرى لازم است تا زبان عرب را نجات دهد (زدودن كلمات غير عربى از زبان عرب) و مگر نه اين است كه ورود اين همه كلمات غير عربى در اين زبان، در ادامه همان اخذ و عاريه قبل از اسلام است.

**از سوى ديگر در نتيجه ظهور علومى چون جامعه‏شناسى زبان، روانشناسى زبان و زبان‏شناسى، امروز بيش از گذشته، روشن شده است كه تداخل زبان‏ها و ورود كلمات يك زبان به زبان ديگر، نتيجه طبيعى برخورد زبانهاست. از نظر تاريخى، هميشه زبان اقوامى كه در جوار يكديگر مى‏زيسته‏اند به خاطر ارتباطات تجارى، فرهنگى، دينى و غيره از يكديگر متأثر بوده است و قوم عرب از اين قاعده مستثنى نبوده است.**

**يكى از نويسندگان معاصر در اين باره چنين نوشته است:**

**«فرآيند وام‏گيرى زبانهااز يكديگر امر تازه‏اى نيست و قدمتش به قدمت پيدايش خود زبانهاست. تنها زبانى از اين فرآيند مى‏تواند بر كنار باشد كه به كلى محصور و منزوى از همه ارتباطات اجتماعى و فرهنگى و مستغنى از همه جوائج و نيازها باشد كه البته چنين زبانى در حم «نيست در جهان» است. اصولاً وجود يك زبان ناب كه هيچ گونه گردى از زبانهاى ديگر بر دامن كبريائيش ننشسته باشد افسانه‏اى بيش نيست و تا آنجا كه تحقيقات زبانشناسى نشان مى‏دهد، همه زبانها از جنبه واژگانى آميخته‏اند و مهمتر اين كه در بسيارى از زبانها درصد واژه‏هاى دخيل نسبت به واژه‏هاى بومى رقم بالايى را تشكيل مى‏دهد مثلاً در زبان آلبانى از مجموع 5140 ماده لغت كه در يكى از فرهنگ‏هاى معتبر آن ضبط شده است، بيش از 430 لغت اصيل آلبانى وجود ندارد و مابقى كه 4170 لغت است از زبان‏هاى ديگر همانند يونانى و رومانيايى و اسلاوى و تركى گرفته شده و از آن جمله اصلِ 730 لغت مجهول است. همچنين در زبان ارمنى قديم از 1940 لغت كه در فرهنگى گرد آورى شده 438 لغت آن ارمنى اصيل و بقيه واژه‏هاى قرضى هستند.»(50)**

ما امروز شاهد تأثير پذيرى زبان اهل بنادر از اهل زبانى ديگر اعم از توريستها، كارگران، متخصصين و بازرگانان خارجى در آن مكان‏ها هستيم كه رواج اصطلاحات انگليسى در زبان مردم كناره‏هاى خليج فارس از طريق شركت‏هاى استخراج كننده نفت، نمونه بارزى از اين تأثير پذيرى است.

**بنابراين اعجمى بودن اين الفاظ [به معناى ورود اين الفاظ قبل از نزول قرآن در زبان عرب ] از نظر ما ثابت است و به دلايلى كه گذشت، هيچ منافاتى با «عربى مبين» بودن قرآن ندارد.**

**آيا كلمه «وحى» عربى است؟**

**در بحث «وحى در لغت» به تفصيل معانى اين كلمه را از معاجم معتبر نقل كرديم. اما در اين جا به مناسبت بحث از الفاظ اعجمى در قرآن، خصوص كلمه «وحى» را بنابر اهميت آن، مورد دقت قرار مى‏دهيم.**

**پس از دقت و تفحص در مجموعه هايى كه پيرامون «الفاظ اعجمى در قرآن» نوشته شده، هيچ گونه تصريح يا اشاره‏اى دالّ بر اعجمى بودن اين لفظ به عنوان يك سند تاريخى پيدا نكرديم به خصوص كه نسبت به كلمات اعجمى معرّب كه غالبا جامد بوده و يا مشتقات كمى دارند، كلمه «وحى» با بيش از ده صيغه اشتقاقى، حدود 78 بار در قرآن استعمال شده و ما هيچ موردى سراغ نداريم كه سؤالى از اصحاب يا تابعين پيرامون اعجمى بودن آن مطرح شده باشد.**

**همچنين كلمه «وحى» فاقد وزن اعجمى بوده و نشانه‏اى از تعريب در آن مشاهده نمى‏شود چون تمام كلمات اعجمى (كلمات دخيل) به نوعى، مُهر تعريب را بر پيشانى دارند كه غالب اين نشانه‏ها عبارتند از:**

**ـ وارد كردن «ال» بر ابتداى كلمه.**

**ـ تبديل حرف يا حروفى از كلمه.**

**ـ الحاق حركات اعرابيه و تنوين در آخر كلمه.**

**به طورى كه مثلاً اگر كلمه اعجمى در عبارت عربى، فاعل باشد، مرفوع و اگر مفعول قرار گيرد، منصوب و هكذا.(51) از سوى ديگر وحى در زبان‏هاى عبرى و آرامى و حبشى داراى وزن غير عربى بوده كه مخصوص به اين زبانهاست.**

**آقاى راميار به نقل از دكتر جواد على مى‏نويسد:(52)**

«عقيده به وحى نزد يهود و نصارى نيز معروف است و نزد ايشان نيز درجاتى دارد. اين كلمه در عبرانى و آرامى (اوحى Aohy)(53) و در حبشى (وحى Wahaya) است.»

حتى با توجه به سابقه اسعمال لفظ وحى با مشتقات گسترده‏اش در اشعار(54) عرب جاهلى قبل از اسلام و برخوردارى از سابقه ديرينه تاريخ اش در زبان عرب و به دنبال دلايلى كه عربى بودن آن را تقويت مى‏كرد، اين احتمال وجود دارد كه عبرى‏ها

**و حبشى‏ها و...، اين واژه را از عرب گرفته و پس از تغيير، در زبان خود استعمال كرده باشند گرچه اثبات قطعى اين اخذ و عاريه محتاج سند يقين آورِ تاريخ است. و در نهايت اگر روايات متعددى از قبيل رواياتى كه بر اعجميت قسوره و سجيل و ... وجود دارد، در باره كلمه وحى در دست مى‏داشتيم هيچ بعدى نداشت كه قائل به اعجمى بودن آن شده و قول موافق تحقيق و عالمانه را قربانى تعصب جاهلانه نمى‏كرديم.**

**پس حق مطلب اين است كه دليلى بر اعجمى بودن كلمه وحى و مشتقات آن نداشته قهرا عربى اصيل بودن آن را اختيار مى‏كنيم.**

**\* اين مقاله نتيجه تحقيق نويسنده در پژوهشكده علوم قرآنى دار العلم مفيد مى‏باشد.**

**1ـ يوسف / 2 ـ الشعراء / 195 ـ ابراهيم / 4.**

**2ـ اغلب مسيحيان برآنند كه خداى تعالى، كاتبين و مؤلفين كتاب مقدس را ملهَم فرمود كه اراده مقدسه او را در كتاب، محض افاده و ايمان و اخلاص ابدى بشر، بدون خطا و سهو و نسيان مرقوم دارند. به نقل از: قاموس كتاب مقدس، جورج بوست، چاپ 1894، بيروت.**

**3ـ ر. ك: 1 ـ 1 صديقى. بررسى‏هايى در باره واژه‏هاى دخيل فارسى در عربى كهن، چاپ 1919، گوتينگن آلمان. (به زبان آلمانى) 2 ـ كحاله، رضا. الفاظ المعربة الموضوعة، چاپ دمشق. 3 ـ فرانكل، زيگموند. واژه‏هاى دخيل آرامى در زبان عربى، چاپ 1962. 4 ـ آذرنوش، آذرتاش. راههاى نفوذ فارسى در فرهنگ و زبان تازى. چاپ 1354، انتشارات دانشگاه تهران. 5 ـ جفرى آرتور. واژه‏هاى دخيل در قرآن مجيد، چاپ 1938.**

**4ـ الميزان، ج 11، ص 75.**

**5ـ مجمع البيان، ج 3، ص 207.**

**6ـ على بن محمد بن ابراهيم معروف به خازن، تفسير خازن، ج 3، ص 3ـ2.**

**7ـ الميزان، ج 12، ص 105.**

**8ـ تبيان، ج 6، ص 273.**

**9ـ مجمع البيان، ج 3، ص 303.**

**10ـ آلوسى، روح المعانى، ج 13، ص 186.**

**11ـ الميزان، ج 17، ص 399.**

**12ـ تبيان، ج 6، ص 427.**

**13ـ مجمع البيان، ج 3، ص 386.**

**14ـ تفسير كبير، ج 20، ص 118.**

**15ـ تفسير كشاف، ج 2، ص 635.**

**16ـ براى مطالعه آراء ديگر مفسران ر. ك: تبيان، ج 9، ص 132؛ روح المعانى، ج 42، ص 129؛ مجمع البيان، ج 5، ص 16.**

**17ـ ابراهيم / 4: «و ما ارسلنا من رسول الاّ بلسان قومه ليبيّن لهم».**

**18ـ يوسف / 2: «انّا انزلناه قرآنا عربيّا لعلّكم تعقلون»، و نيز شعراء 195: «...بلسان عربى مبين».**

**19ـ الجامع لاحكام القرآن، ج 1، ص 68.**

**20ـ الجامع لاحكام القرآن، ج 1، ص 68.**

**21ـ الاتقان، ج 2، ص 126.**

**22ـ الاتقان، ج 2، ص 142: «اين مقدار از الفاظ معرّبه در قرآن را پس از سالها تتبع فراوان بدست آورده‏ام.»**

**23ـ البرهان، ج 1، ص 288.**

**24ـ الاتقان، ج 2، ص 125.**

**25ـ القراءات القرآنيه، ص 331 ـ 321.**

**26ـ صبحى صالح، مباحث فى علوم القرآن، ص 20 به نقل از: Blacher, Lecoran, Introduction,5**

**27ـ المدّثر / 51.**

**28ـ اللغات السامية. ترجمه رمضان عبد التواب، ص 12.**

**29ـ الخصائص، ج 1، ص 357.**

**30ـ البرهان، ج 1، ص 289.**

**31- Krenkow, Encyclopedie de I Islam (art.kitad) 11,1104.**

**31ـ مباحث فى علوم القرآن، ص 19.**

**32ـ الاتقان، ج 2، ص 126.**

**33ـ تفسير كشاف، ج 1، ص 335، آل عمران / 3.**

**34ـ تفسير كشاف، ج 1، ص 363، آل عمران / 45.**

**35ـ الاتقان، ج 1، ص 126.**

**36ـ الرسالة، ص 41، و به تفصيل بيشتر در الأم، ج 1، ص 9.**

**37ـ الرسالة، ص 41، و به تفصيل بيشتر در الاتقان، ج 2، ص 125.**

**38ـ جامع البيان، ج 1، ص 8.**

**39ـ الاتقان، ج 2، ص 126.**

**40ـ الاتقان، ج 2، ص 126.**

**41ـ ر. ك: سيوطى، جلال الدين، الاتقان، ج 2، ص 128.**

**42ـ البرهان، ج 1، ص 290.**

**43ـ به كلام ابن عطيه در ادله قائلين به وقوع، مراجعه كنيد.**

**44ـ قرطبى، الجامع لاحكام القرآن، ج 1، ص 69.**

**45ـ ابن جرير طبرى، جامع البيان، ج 1، ص 8.**

**46ـ آرتور، جفرى، واژه‏هاى دخيل در قرآن مجيد، ترجمه فريدون بدره‏اى، مقدمه، ص 28.**

**47ـ ر. ك: صبحى صالح، مباحث فى علوم القرآن، ص 19.**

**48ـ نائل خانلرى، پرويز، زبانشناسى و زبان فارسى، ص 111 ـ 112.**

**49ـ ر. ك: ابن جنى، الخصائص.**

**50ـ راميار، محمود، تاريخ قرآن، ص 25.**

**51ـ شيوه بعضى از نويسندگان معاصر همچون دكتر جواد على بر اين است كه اعراب كلمات را به كمك حروف لاتين بيان مى‏كنند همچنان كه مستشرقين از اين شيوه براى بيان اعراب كلمات استفاده مى‏كنند و در زبان لاتين واژه‏هاى InspirationوRevelation را معادل كلمه «وحى» به كار مى‏برند.**

**52ـ جوهرى، الصحاح، ج 6، ص 2519. ابن منظور، لسان العرب، ج 15، ص 379. ابن دريد، جمهرة اللغة، ج 1، ص 171.**